



پیغام عشق

قسمت نود و هفتم





برنامه ۸۳۵ غزل ۵۹۹ مولانا

امشب عَجَبَسْت ای جان، گر خواب رهی یابد

وان چشم کجا خُسپد، کاو چون تو شَهی یابد

مَثَلِ این دنیا مانندِ شبی است که ما در آن به میهمانیِ شخصِ عزیزِی دعوت شده‌ایم که او از روی محبت و سخاوت، بهترین شیرینی و نوشیدنی‌ها را تدارک دیده باشد و برای رقم زدنِ اوقاتِ خوشی برای ما برنامه ریزیِ دقیقی کرده باشد. حالا در میهمانیِ چنین شخصی که ما بسیار به همدیگر علاقه‌مندیم و بی‌صبرانه مشتاقِ دیدارِ همدیگریم، آیا این عجیب نیست که به محضِ ورود به ضیافتِ او و حال و احوالی مختصر نشانیِ اتاقِ خواب را از او بگیریم و تمامِ طولِ شب را در آنجا بخوابیم؟

یا مثلاً کلّ میهمانی را به کارهای همیشگی که در تنهایی انجام می‌داده‌ایم مشغول باشیم و اصلاً چیزی از ضیافتِ آن شب متوجه نشویم؟

همه‌ی انسانها در این جهان به میهمانیِ یکتا خداوندِ بخشنده‌ی مهربان دعوت شده‌اند اما یا از دعوتِ او خبر ندارند و یا برای یافتنِ خانه‌ی او راه را اشتباه می‌روند، بنابراین به نتیجه‌ای نمی‌رسند.

غزل ۴۳۲ مولانا

جمله مهمانند در عالم و لیک

کم کسی داند که او مهمان کیست

در این میان عده‌ای هستند که شانسِ این را داشته‌اند که بزرگانی مثل مولانا آدرسِ آن فضای یکتایی را به آنان داده است، آیا این خوابِ غفلت و ناسپاسی نیست که باز به همان عاداتِ تکراری و عمل کردن به الگوهای تکراریِ من ذهنی ادامه دهند؟



ضمن اینکه ما وقتی به میهمانیِ شخصِ بزرگی دعوت می‌شویم برای آن آماده می‌شویم.

در ابتدا کارهای دیگر را کنسل می‌کنیم، بهترین لباسهایمان را می‌پوشیم و سپس کادویی مناسب برای او خریداری می‌کنیم و در سراسر طول میهمانی ادب را رعایت می‌کنیم.

در اینجا هم ما باید ذهن را خاموش کنیم، لباسِ هوشیاری حضور و رضا بپوشیم و ذهن ساده شده و دل پاک شده از همانیدگی‌ها را با کمال ادب و فروتنی نزد زندگی به هدیه ببریم.

ای عاشقِ خوش مذهب، زنهارِ مَحْسَب امشب

کان یارِ بهانه جو بر تو گنهی یابد

می‌گویند تو عاشقِ خوش آیینی هستی.

یعنی ای انسان تو برانده‌ی عشق و ورزی به زندگی هستی.

گاهی اوقات انسان عاشق کسی می‌شود که در حد او نیست یا معشوق به او علاقه و توجهی ندارد.

اما مولانا می‌گوید تو اصلاً برای اینکار یعنی عشق ورزیدن ساخته شده‌ای و خداوند بی‌صبرانه منتظر وحدت با توست.

مبادا در راهِ خانه‌ی او به خوابِ همانیدگی‌ها بروی...

مبادا با چشمی خواب‌آلود نزد او بروی که یارِ بهانه می‌گیرد. بهانه‌ی زندگی چیست؟

همین دانه‌هایی که ما از چیزهای مادی در مرکزمان چیده‌ایم و با آنها همانیده شده‌ایم. زندگی حتی یک همانیدگی را در مرکز ما بر نمی‌تابد و تا تک تک آنها را بیرون نکند ما را به حضور کامل نمی‌پذیرد. اما این نشانه‌ی خوبی‌ست، چرا که نمی‌گوید برو که دیگر تو را نمی‌پذیرم و یا از تو بدم می‌آید می‌گوید یارِ بهانه می‌کند یعنی برو که تو هنوز آماده نیستی، اول برو همانیدگی‌هایت را تا آخرین دانه‌اش بینداز بعد نزد من بیا.



با عرض سلام خدمت استاد عزیزم و همه دوستان و یاران معنوی

نکاتی از غزل ۱۱۷۰، برنامه ۸۲۸

رحم کن آر زخمِ شوم سر به سر

مرهم صبرم ده و رنجم ببر

مولانا در این غزل وضعیت انسانی را بیان می‌کند که به نیمه‌های عمر رسیده و برای رسیدن به خوشبختی و آرامش به هر سو و جهتی رو کرده و از هر چیز آفلی زندگی خواسته و نه تنها به خوشبختی نرسیده، بلکه وجودش از طرف همانیدگی‌ها صدها زخم خورده و حال با قلبی زخمی و پر از درد و سر خورده از همه چیز، به این حقیقت پی برده که مُسبب تمامی دردها و بدبختی‌هایش خودش است، پس متواضعانه و صادقانه مسئولیت اشتباهاتش را به عهده می‌گیرد و با اعتراف به اشتباهاتش در نزد خداوند، از او طلب یاری می‌کند و می‌گوید به من رحم کن. اگر سراسر وجودم آکنده از درد و رنج شود تو به من مرهم صبر را عطا کن، زیرا این صبرست که مرا شفا خواهد داد.

نکاتی را که مولانا در این غزل به عنوان راهکار و نحوه‌ی رهایی از درد و رنج به ما می‌آموزد عبارتند از:

نکته اول: خداوند هر لحظه آماده است که به ما کمک کند و همچون طیبی مهربان لطف و رحمتش را نصیب ما کند و بر روی زخمهای ما که در اثر افراط در همانیدگی بوجود آمده مرهم بگذارد، ولی این کار منوط به این است که ما به بیمار بودن خود اعتراف کنیم و مسئولیت ایجاد تمامی دردها را برای خودمان، بپذیریم.

هیچ طیبی ندهد بی مرضی حب و دوا

من همگی درد شوم تا که به درمان برسم



زمانیکه به بیماری خودمان در من ذهنی اعتراف می‌کنیم، طیب الهی که می‌تواند یک انسان به حضور رسیده مانند مولانا و یا خود خداوند باشد برای ما نسخه می‌پیچد و ما را درمان می‌کند. درمان انرژی ست که در اثر تسلیم و فضاگشایی وارد وجودمان می‌شود.

طیب عشق مسیحا دم است و مُشفق لیک

چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

طیب عشق یعنی خدا یا انسان عارف، دم مسیحایی دارد و دلسوزانه ما را درمان می‌کند، اما کسیکه خودش را مسؤل دردهایش نمی‌داند و مقاومت و قضاوت می‌کند و دیگران را مسؤل ناخوشبختی‌های خود می‌داند نمی‌تواند از دم مسیحایی طیب عشق بهره ببرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۷۰

بحر اگر تلخ بود همچون زهر

هست صدف عصمت جان گوهر

نکته دوم: ما هر چقدر هم که در من ذهنی آسیب دیده باشیم، اما به اصل و گوهر ما هیچ آسیبی وارد نشده، چون خداوند همچون صدفی، گوهر ما را در بر گرفته و از هوشیاری ما مراقبت می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۷۰

ابر تُرُش رو که غم انگیز شد

مژده تو دادیش ز رزق و مَطَر

نکته سوم: هر کس در هر وضعیتی که هست نباید نا امید باشد.



همانطور که ابرهای تیره و سیاه مزده ده باران رحمت خداست و موجب آبادانی و سرسبزی می شود، ترش رویی و وضع خراب ما هم مزده ده روزهای خوب و زیباست و همه این دردها ما را به درمان می رساند، و ابرهای تیره درد و همانیدگی مزده ده رزق معنوی است.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۵۴

گفت بیماری مرا این بخت داد

کآمد این سلطان بر من بامداد

بیماری من ذهنی این سعادت را نصیب ما می کند که سلطان یعنی خداوند به بالین ما بیاید.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۱

رنج گنج آمد که رحمتها در اوست

مغز تازه شد چو بخراشید پوست

رنج و درد مانند گنج است، چون ما را متوجه اشکالاتمان می کند و وقتی ما درد هوشیارانه می کشیم، هر پوست همانیدگی را که می اندازیم، مغز و ذات خودمان را حس می کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۷۰

مادر اگر چه که همه رحمت است

رحمت حق بین تو ز قهر پدر

نکته چهارم: سخت گیری خداوند مثل سخت گیری پدر است که می خواهد به فرزندش نظم دهد و او را برای بزرگسالی آماده کند.



حکم خداوند هم اگر چه که تلخ است و جدا شدن و دل کندن از همانیدگی‌ها برای ما دشوار است، ولی خداوند می‌خواهد ما را از این محدودیت ذهن نجات دهد و به بی‌نهایت خودش زنده کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۷۰

شاه کریمی برسید از شکار

شد سوی آن خانه ز گرد سفر

در بزد از تشنگی و آب خواست

آمد از آن خانه یتیمی به در

نکته پنجم: خداوند هر لحظه در هر یک از ما انسانها را می‌زند و به دنبال شکار انسانیت که آماده باشد و بتواند در او به خودش زنده شود و توسط او آب حیات را در جهان پخش کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۷۰

گفت که هست آب ولی کوزه نیست

آب یتیمان بود از چشم تر

نکته ششم: در این بیت مولانا به ما یاد می‌دهد که باید با خداوند چگونه رابطه‌ای داشته باشیم. ما همه یتیمانی هستیم که از پدر آسمانی‌مان جدا شده‌ایم و اگر ملتمسانه و عاجزانه و با عذرخواهی و اظهار نمی‌دانم، در درگاه خداوند به یتیم بودن خودمان اقرار کنیم و در این کار خلوص نیت داشته باشیم، خداوند هم به ما کمک می‌کند و درمان را به ما می‌رساند و ما را مورد لطف و رحمتش قرار می‌دهد.

مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۷۳ و ۳۷۵

چون بگریانم، بجوشد رحمت



آن خروشنده بنوشد نعمتم

رحمتم موقوف آن خوش گریه هاست

چون گریست، از بحر رحمت موج خاست

اگر بنده‌ای از بندگان را به گریه افکنم، دریای رحمتم به جوش می‌آید، پس آن بنده گریان، از نعمتم برخوردار می‌شود.

رحمت من بستگی دارد به گریه‌های خوب و لطیف که از ژرفای دل برآید.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۴۲

تا نگرید کودک حلوا فروش

بحر رحمت در نمی‌آید به جوش

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۷۰

شاه درین بود که لشگر رسید

همچو ستاره همه گرد قمر

گفت برای دل من هر یکی

در حق این قوم ببخشید زر

نکته هفتم: وقتی انسانی فروتن می‌شود و به اشتباهات خود اقرار می‌کند و از خدا برای انداختن همانیدگی‌ها کمک می‌خواهد به فرمان خداوند همه کائنات به یاری آن انسان می‌آیند و با او همکاری می‌کنند، چون در جهت تکامل و مطابق با قانون زندگی عمل می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۷۰



گفت یکی کاخر ای مُفلسان

کشت به یک روز نیاید به بر

گفت: کریمی سوی ما برگذشت

کرد درین خانه به رحمت نظر

یک انسان من ذهنی تعجب می کند و می گوید چگونه شما یک روزه وضعتان درست شد، کشت که یک روزه به بار نمی نشیند. آن یتیم گفت: یک شاه کریم و بخشنده ای در ما را زد و به خانه ما نظر کرد. پس وقتی ما متعهدانه روی خودمان کار می کنیم و تسلیم می شویم و فضا را باز می کنیم و در این راه جدیت داریم و زنده شدن به زندگی را سر لوحه کار خودمان قرار می دهیم، ممکن است مورد عنایت خداوند یا مولانا قرار بگیریم و به یکباره به بی نهایت خدا زنده شویم.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۱

تو مگو ما را بدان شه بار نیست

با کریمان کارها دشوار نیست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۰۲

تو سبب سازی و دانایی آن سلطان بین

آنچه ممکن نبود در کف او امکان بین

با سپاس فراوان از شما و همه دوستان 🙏🌹

پروین از استان مرکزی



به نام خدا

تفسیر غزل ۲۹۴۸ از برنامه ۸۳۴ گنج حضور 🙏

ای کرده رو چو سرکه، چه گردد ار بخندی

والله ز سرکه رویی، تو هیچ برنبندی

مولانا رو می‌کند به کسانی که سرکه رو یعنی در شکایت و درد و نارضایتی هستند، می‌گوید چه می‌شود اگر بخندید، بخدا ازین ترش رویی، هیچ بر یا میوه‌ای نخواهید داشت.

تلخی ستان شکر ده، سیلی بنوش و سر ده

خندان بمیر چون گل، گر زانک ارجمندی

تلخی درد هوشیارانه را بکشید و فضای دروتان را باز کنید تا شیرینی و شادی بی‌سبب زندگی را بگیرید، و اگر زندگی با اتفاقات به ما سیلی می‌زند با صبر و شکر مثل یک گل خندان به من ذهنی بمیریم و به سر زندگی زنده شویم، چون ما از جنس خدا هستیم و ارجمندیم.

چون مو شدست آن مه، در خنده است و قهقهه

چت کم شود که گه از خوی ماه رندی

اگر من ذهنی را مثل ماه کوچک و کوچکتر کنیم، فضای درون باز می‌شود و به شادی بی‌سبب می‌رسیم.

بشکفته است شوره، تو غوره‌ای و غوره

آخر تو جان نداری، تا چند مستمندی؟



یک گلی که در شوره زار شکفته می‌شود، آیا ما را به پختگی و زندگی نمی‌رساند؟ خرد را به ما نمی‌دهد؟ ما تا کی می‌خواهیم در خامی و غورگی بمانیم؟ مگر جان جانان در ما نیست؟ چرا گدای این جهانیم؟

🌹 با کان غم نشینی، شادی چگونه بینی

از موش و موش خانه کی یافت کس بلندی؟

وقتی در خانه دردهایمان بشینیم، چگونه می‌خواهیم به شادی بی‌سبب برسیم؟ وقتی پرنده هوشیاری را مثل موش یا مرغ خاکی، روی هم هویت شدگی‌ها چسبانده‌ایم و در سوراخهای این دنیا خانه کرده‌ایم، چگونه به سوی بلندی‌ها پرواز کنیم؟

🌹 بالای چرخ نیلی، یابند جبرئیلی

وز خاک پای پاکان، یابند بی‌گزندی

پاکان، انسانهای بزرگی هستند که چراغ راه را برای ما روشن می‌کنند مثل مولانا، در این راه با قانون جبران و تعهد دست یاری بزرگانمان را رها نکنیم.

🌹 زان رنگ روی و سیما، اسرار تست پیدا

کندر کدام کویی، چه یار می‌پسندی

از وضعیت زندگی هر کسی، کیفیت روشنگری آن شخص در راه عشق پیداست، که در کوی همانیدگی‌هایش سیر می‌کند و یا در فضای یکتایی؟

🌹 چون چشم می‌گشاید، در چشم می‌نماید

گر زانکه ریش گاوی، ور شیر هوشمندی



وقتی چشم عدم بین انسان باز می‌شود، اگر به چشم کسی نگاه کند متوجه می‌شود آن انسان به هم هویت شدگی‌ها، که ریش گاو هست چسبیده است یا شیر هوشیار خداست؟

🌹 قارون مثال دلوی، در قعر چه فرو شد

عیسی به بام گردون، بنمود خوش کمندی

تمثیل قارون و عیسی، برای همه انسانهاست که با هم هویت شدن بیشتر مثل قارون و دلو به درون چاه دنیا فرو می‌رویم، ولی اگر مثل عیسی کمند عشق را ببندیم می‌توانیم به بام گردون برسیم.

🌹 گر دلو سر برآرد، جز آب چه ندارد

پاره شود بیوسد، در ظلمت و نژندی

دلو نماد من ذهنی ماست که می‌خواهد ظرف اطلاعات و دانشش را از چاه این دنیا پر کند و بیرون بکشد، بالاخره طناب این دلو پاره می‌شود، تا کی می‌خواهیم با دانشها هم هویت باشیم، ما باید از آنها استفاده کنیم و برای پخش این هوشیاری، هر شخصی مسئول کار کردن روی خودش است.

🌹 ای لولیان لا لا، بالا پریده بالا

وارسته زین هیولا، فارغ ز چون و چندی

ای لولیان، ای انسانهایی که ساز شادی را می‌زنید، چیزهای دنیایی را «لا» کرده و به بالا می‌روید، انداختن یک همانیدگی یک پله بالا رفتن است، و از این هیولای من ذهنی رها می‌شویم، چرا که فارغ می‌شویم از چون و چرا، که من چقدر به حضور زنده‌ام یا چرا پیشرفت نمی‌کنم؟

با سپاس از برنامه گنج حضور، دیبا هستم از کرج 🌹



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

پندار کمال به همراه من ذهنی برگرفته از بخش چهارم برنامه ۸۳۵

در قالب یک مکالمه ساده

به نام خداوند عشق

مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو ای ذو دلال

پس از مدت زمانی که روی خود کار می‌کنیم به یک آرامش نسبی دست می‌یابیم و برکات خرد ایزدی و شادی بی‌سبب، و انرژی و قوت اصلی و نور الهی و دم ایزدی به صورت مستمر در زندگیمان سرازیر می‌شود، و دیدگاه و نگرش ما نسبت به همه چیز و همه کس تغییر می‌کند. اما یک دفعه خود را بی‌نیاز و مستغنی از زندگی دانسته و افکار اوهام پندار کمال و ژاژ خاییدن در سرمان شروع به شکل‌گیری و از یک فکر به فکر دیگر پریدن در ما اوج می‌گیرد و ابتدای طغیانگری، که من الان کامل هستم و بی‌نیاز و دارای همه چیز می‌باشم و ناز و کرشمه هایمان برای زندگی آغاز می‌گردد که من در راه معنویت موفق شده‌ام.

شیرین سخن و شیرین زبان، خوش صورت و خوش سیما، و حالم بسیار خوب است و دچار بیماری نیستم که بخواهم دستمال بر سر ببندم.

پس حال زمان آن رسیده است که مریدان و شاگردانی داشته باشم تا در این راه تربیت کنم.

و حرص و حسد در من آغاز به شکل گرفتن و تایید و توجه من های ذهنی برایم بسیار خوشایند.



□ و غافل از منبع نور و هوشیاری ایزدی که همه وجودمان از اوست.

🌸 حال زبان دل پروردگار که به انسان می‌گوید:

ای بنده من چگونه دل مرا رنجاندی؟

□ و خود را ناسپاس ساختی و به درگاه من بی‌ادبی را آغاز نمودی؟

🌸 من گنج بی‌نهایت خودم را در وجودت نهاده‌ام کرده بودم تا به بی‌نهایت من زنده شوی و جاودانه بمانی و عمیق و ریشه دار گردی، ولی تو آن را با خوی بد خسیسی من ذهنی به محدودیت انداخته و در چارچوب ذهنی زندانی کرده و روی ماه خداییتم را با خس و خاشاک عینک‌های همانیدگی پوشاندی و برحسب آن‌ها دیدی در حالی که من خاصیت فضاگشایی‌ام را به تو آموختم تا تو سوار نردبان بی‌نهایت من بشوی و بالا بیایی ولی تو مسیر را اشتباه انتخاب کردی.

□ و حال با این همانیدگی‌ها برایم تیر و کمان درست کرده و با قضاوت و مقاومت کردنت به جنگ و ستیزه با من مشغول شده‌ای؟

🌸 درد غیرت مرا فرا گرفت، تو چگونه خود را ناسپاس ساختی؟

□ و در اینجاست که وهم خیالات پرده کمال از هم دریده می‌شود و حقایق زندگی برایمان روشن و خشم و دل مشغولی ما را فرا می‌گیرد. چرا که دیگر شادی بی‌سبب و آن آرامش و برکات الهی و دم ایزدی در وجودمان خشک و اسرار عشق الهی بر ما آشکار.

که چگونه شد که من اینگونه شدم؟

🌸 و خود را در برابر عشق رایگانی و مجانی خداوند ناسپاس ساختم و در دردهایم خود را گیج و منگ!

□ و دیگر شراب‌های بیرونی و تایید و توجه سایرین مرا سیراب نمی‌کند.



و چگونه شد که من از بهشت برین که پروردگار برایم فراهم ساخته بود خود را با این غرور و تکبر پندار کمال بیرون راندم و در آتش جهنم من ذهنی گرفتار و حضور خود را گم.

باید ناله‌ها سر داد باید گریست آن هم از روی خضوع و تواضع و فروتنی و طلب استغفار.

که عذرخواهی می‌کنم که گرفتار و اسیر دُم گاو حماقت من ذهنی شده بودم و خود را شیر می‌پنداشتم و گستاخی را در پیش.

و هوی و هوس "ما و منی من ذهنی" که من کامل هستم و بی‌نیاز و پیشرفت کرده‌ام را سر دادم.

پروردگارا: معذرت‌خواهی می‌کنم و فریب این پندار کمال و عینک‌های خوشرنگ من ذهنی را خوردم پشیمانم و توبه می‌کنم و دوباره آغاز. توبه‌ام را بپذیر.

و در پایان: وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مرده که دست از نان تهیست

چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما،

زهرا سلامتی، از زاهدان






با سلام خدمت جناب شهبازی عزیز و همه یاران معنوی

دید نظر

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۹۹

امشب عجبست ای جان، گر خواب رهی یابد 


وان چشم کجا خسپد کو همچو شهی یابد

در این عمر کوتاه جسمی، عجیبه که در خواب فکرهای مسلسل فرو بریم و دید نظر رو، دید هشیاری مان را بسته نگه داریم.

بسیار عجیبه به خواب فکرهای همانیده فرو بریم و از این خوان ربانی یعنی زنده شدن به حضور و فضای بی‌نهایت طلب نکنیم و مشتاقانه طالب تبدیل هشیاری مان نباشیم.

بخصوص آن چشمی که چند بار با تسلیم و فضاگشایی به هشیاری نظر دیده‌اش روشن شده باشه، و دوباره از پشت یک عینک همانیدگی ببینه.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۸۰


چشم او ینظر به نور الله شده 

پرده‌های جهل را خارق بده

خداوندا پرده‌های جهل و غفلت را، پرده‌های باورهای غلط و نا آگاهی را از روی چشم هشیاری ما کنار بزن تا با چشم تو، با دید نظر جهان را ببینیم.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۰



بهر دیده روشنان یزدان فرد 

شش جهت را مظهر آیات کرد


مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۱

تا به هر حیوان و نامی که نگرند 

از ریاض حسن ربانی چرند

ای هشیاری انسانی تو به دید حضور به دید الهی مجهزی، پس مقاومت و قضاوت ذهنت را بشکن، تسلیم شو و اختیارت را آگاهانه به زندگی وا گذار کن، تا با دید نظر بینی و با گوش حضور بشنوی و در هر ذره از هستی، که تک تک ذرات هستی هوشمند هستند زیبایی ربانی را مشاهده کنی.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۲


بهر این فرمود با آن اسپه او 

حیث ولیم فتم وجهه

وقتی که خداوند در سوره بقره آیه ۱۱۵ می فرماید: مومنان به هر طرفی که روی می کنند همان جا ذات الهی است، یعنی باید با دید نظر ببینیم و هشیاری ما تبدیل بشه.

هشیاری که اندک اندک آب بر آتش دردهای درونی می زنه و مرکزش را عدم می کنه، چشم عدم بینش باز می شه و دیدش عوض می شه.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۲

دید ما را دید او نعم العوض 




یابی اندر دید او کل غرض

دید عیب بین ما، دید ایرادگیر من ذهنی، دید مسأله ساز و دشمن تراش من ذهنی به دید عدم بین تبدیل می‌شه، و در همه کس و همه چیز هشیاری، خودش را مشاهده می‌کنه، و این حقیقت که جهان ما انعکاسی از درون خود ماست عین و عیان دیده میشه.

پس در هر اتفاق با فضاگشایی کردن و تسلیم شدن، دید نظر ما ولو برای چند لحظه باز می‌شه و تمام اتفاقات قضا برای این می‌افتند تا هشیاری انسانی تبدیل بشه و دیدش دید نظر بشه.


و در آخر :

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۷۲

همره جانت نگردد ملک و زر 


زر بده سرمه ستان بهر نظر

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۷

پس دو چشم روشن ای صاحب نظر 

مر تو را صد مادرست است و صد پدر

والسلام

بیگرد از بانه 



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغامهای عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده میشود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، میتوانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com